

## حکمت

نهج الفصاحه، ج ۱۴۷  
پیامبر اکرم (ص)

هرگاه خداوند برای خانواده‌ای خیر بخواهد، آنان را در دین دانا می‌کند، کوچک‌ترها، بزرگ‌ترهایشان را احترام می‌نمایند، مدارا در زندگی و میانه‌روی در خرج کردن را روزی‌شان می‌نماید و به عیوب‌شان آگاه‌شان می‌سازد، تا آنها را برطرف کنند و اگر برای آنان جز این بخواهد، به خودشان واگذارشان می‌کند.

## دستاوردی از دوران کرونا

## روایتی در باب درک متقابل نقش پدر و مادر

۶۶

زندگی به روال قبل  
برخواهدگشت.  
ولی یک چیزی در  
خانواده ما برای  
همیشه عوض  
شد: پدری که  
همیشه بود!  
دخترانم روزهایی  
را تجربه کردند که  
شاید تا سال‌ها  
از یاد نبرند، من  
روزهایی را تجربه  
کردم که همیشه  
آرزویش را داشتم



کرونا زندگی هر خانواده‌ای را به نوعی به هم ریخت. از بیکار شدن عده‌ای گرفته تا تعطیلی مهدهای کودک، آنلاین شدن مدرسه‌ها، محدود شدن روابط و... خانواده ما اما تجربه‌ای عجیب داشت که تا آن موقع همیشه آرزویش بود: دورکاری پدر خانواده! برای من و دخترانم که همسرمان را در طول شبانه‌روز فقط یک ساعت و حتی کمتر می‌دیدیم دورکاری تحقق یکی از آرزوهایمان بود. پدر همیشه در خانه است!

فاطمه زارع جعفری

پژوهشگر

کوه اضافه نمی‌کند و وقتی دو ساعت مانده به ساعت خواب‌شان، آتشفشانی می‌شوم در آستانه فوران و ازدهایی می‌شوم که از مغزش دود بلند می‌شود، نقش خنک‌کننده را به خوبی ایفا می‌کند. از طرفی نه تنها حالا من از حجم کاری که به‌طور معمول در شغلش انجام می‌دهد باخبرم، بلکه او هم موضعش نسبت به مادری‌کردن من پایین‌تر آمده و این برای ما یعنی یک بازی برد-برد.

دورکاری همسرمان دو ماه پیش دوساله شد. خیلی چیزها در این دو سال عوض شده. دختران‌مان حالا سه و شش‌ساله‌اند. دختر بزرگم به پیش‌دبستانی می‌رود و دختر کوچک به زودی برای مهد آماده می‌شود. من کم‌کم دوباره به اجتماع و کار برمی‌گردم و کار همسرمان به زودی دوباره حضوری خواهد شد. زندگی به روال قبل برخواهدگشت. ولی یک چیزی در خانواده ما برای همیشه عوض شد: پدری که همیشه بود! دخترانم روزهایی را تجربه کردند که شاید تا سال‌ها از یاد نبرند، من روزهایی را تجربه کردم که همیشه آرزویش را داشتم و همسرمان روزهایی را تجربه کرد که نقطه عطفی در نقش پدری‌اش بود. هرچند در ابتدا این تغییرات، این تجربه جدید و این درک متقابل چالش‌ها و تنش‌هایی برایمان به وجود آورده بود، ولی نتیجه برای ما قابل قبول بود و به تمام چالش‌ها و تنش‌ها می‌ارزید.

گاهی با یک اتفاق در زندگی چیزهایی را از دست می‌دهی اما چیزهای دیگری به دست می‌آوری. اکثر ما عزیزی را در این دوران از دست دادیم و سوگوار و غمگین شدیم، شرایط اقتصادی و اجتماعی سختی را تجربه کردیم و موقعیت‌های شغلی زیادی از دست‌مان رفت، فرزندان‌مان دوران شکوفایی‌شان را در قرنطینه گذراندند و بسیاری از تجربه‌های ناب کودکی را یا از دست دادند یا در بهترین حالت از پشت صفحات لپ‌تاپ و تبلت و گوشی تجربه کردند، ولی به گمان من، هر اتفاقی فرصت رشدی را در خود نهفته دارد که شاید برای هرکسی متفاوت باشد. برای من و همسرمان این دوران، فرصت رشد در والدگری و درک متقابل نقش یکدیگر بود. فرصتی که شاید در شرایط عادی، در روزمرگی‌های معمولی زندگی، هرگز آن را به دست نمی‌آوردیم. اگر این فرصت نبود شاید هنوز هم من از وقت‌نداشتن همسرمان برای بچه‌ها می‌نالیدم و همسرمان از خستگی‌های طولانی و کم‌صبری‌گاه و بیگانه‌مان با بچه‌ها شاکی بود. دریچه‌ای که این فرصت به نقش‌های مقابل برایمان باز کرد، دستاورد ما از این دوران بود. دوران عجیب و خاکستری‌رنگی به نام «دوران کرونا».

صبحانه می‌خورند، سرزمان خاصی کارتون می‌بینند، با هم بازی می‌کنند، دعوا می‌کنند و از سر و کول‌مان بالا می‌روند برایش جذاب و جدید است. قبل از دورکاری برنامه آخر هفته‌ها با برنامه طول هفته من و بچه‌ها فرق داشت. اوایل همه چیز برای همه‌مان جالب و شگفت‌انگیز بود. ولی بعد از حدود شش‌ماه، ماجرا کمی پیچیده شد. بچه‌ها عادت کرده بودند همان قدر که مامان مامان از زبان‌شان نمی‌افتد بابا بابا هم بگویند. شکایت دعواهایشان را - که روزه‌روز با بزرگ‌تر شدن‌شان بیشتر می‌شد - دیگر فقط پیش من نمی‌آوردند. چالش‌های زمان غذا خوردن و زمان خواب‌شان دیگر فقط برای من نبود. او هم هفت روز در هفته پدری می‌کرد، نه دو روز در هفته.

حالا دیگر وقتی بعضی وقت‌ها می‌روم توی اتاق سرم را می‌کنم زیر پتو و گوش‌هایم را می‌گیرم همسرمان با تعجب نگاهم نمی‌کند. وقتی گاهی در روزهای تعطیل ترجیح می‌دهم سه‌نفری بیرون بروند و مرا با سکوت خانه تنها بگذارند به من حق می‌دهد. وقتی خانه شلوغ و به هم ریخته می‌شود می‌داند که برای بار چندم دارم خانه را مرتب می‌کنم. وقتی ظرف‌های کثیف روی هم کوه می‌شوند لیوانش را به قله

محل کار همسرمان از خانه خیلی دور بود. ۵ و ۳۰ دقیقه صبح از خانه بیرون می‌رفت و در بهترین حالت ۹ و ۳۰ دقیقه شب برمی‌گشت. در هر دو زمان به‌طور معمول بچه‌ها خواب بودند و فقط گاهی پدرشان را موقع شب بخیرگفتن می‌دیدند. با آمدن کرونا اما از وقتی که چشم‌باز می‌کردند پدرشان در اتاق کناری پای سیستم بود. وسط روز می‌توانستند او را ببینند و نقاشی‌هایشان را نشانش بدهند. شب‌ها قبل از خواب پدرشان کتاب قبل از خواب را برایشان می‌خواند و از همه مهم‌تر این که هر روز می‌توانستیم ناهار خانوادگی بخوریم؛ کاری که قبلاً فقط آخر هفته‌ها می‌توانستیم انجام دهیم.

همسرمان همیشه همسر و پدر خوبی بود. ولی طبیعتاً با آن ساعات طولانی کاری، نمی‌توانست درک درستی از احوالات من که هر روز از صبح تا شب با دو کودک یک‌ساله و چهارساله تنها بودم داشته باشد.

فقط دو روز آخر هفته بچه‌ها را می‌دید و در آن دو روز در حد توان برایشان پدری می‌کرد. آخر هفته‌ها چند ساعتی را به بازی با آنها اختصاص می‌داد و سعی می‌کرد ظرف نیازشان را به پدر برای پنج روز آینده پر کند. دورکار که شد، می‌دیدم که دیدن بچه‌ها وقتی از خواب بیدار می‌شوند، طبق روتین روزانه‌شان